

پائیز در چشم منوچهری دامغانی و کالیداس هندی

ترجمه داود اصقهبانین

منوچهری دامغانی یکی از شعرای قرن پنجم هجری (۱۱ میلادی) ایران که در تشبیه و تمثیل و تصویرموفیت فوق العاده‌ای داشته و عاشق طبیعت بوده و در ادبیات ایران بحق دارای شهرت فراوانی است برای نوشتن جامی سلامتی ممدوح خود سلطان مسعود غزنوی مسمطی سروده است که در آن توصیفی از پائیز کرده است. مسروری در این مسمط بسیار بجا خواهد بود. (۱) این هنرمند توانا که در سال ۴۳۲ هجری (۱۰۴۰ میلادی) در سمن جوای زندگی را بدرود گفته در مناطق مختلف ایران: جرجانیه، ری و غزنین و دیگر مناطق پسربرده است. ولیکن در این منظومه نیز همانند دیگر آثارش ما را رویا روی دامغان شهری یا تند بادهای پائیزی و دگرگونی رنگها و باغات انگور و انواع میوه‌ها و باغچه‌های گل فرار میدهد. شاعر که قدرت تحیل بسیار دارد در آغاز وصف، باد سردی که از جانب شمال یعنی منطقه خوارزم میوزد او را به تشویش میاندازد و در صدد طلب لباس پوستین برمیآید. سرانجام پائیز فرا میرسد.

شاعر با نیکار بودن موفیت‌آمیز کلمات حیر - خز - خزان - خوارزم - وزان - رز - رنگرزوگران نواسته است تقلید صدای (Onomatopée) خشک برگها را که در نتیجه باد اینطرف و آنطرف برده می‌تود نشان دهد:

حیزید و خز آرید که هنگام خزانست	باد خنک از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بر آن شاعر زانست	گوئی بمثل پهرین رنگسوزان است
دهقان بتعجب سیرانگشت گزانست	کاندرچمن و باغ نه گل ماندو نه گلنار

بنظر میرسد وقتی شاعر پوستین را در بر میبندد و کمی گرم میشود باغات انگور پائیزی و میوه‌های فراوان و عالم رنگرنگ درحان الهام بخش میشود و در نظر وی باغات جان میگیرند. نظری به برگهای رنگارنگی که از درحان میریزد بمشابهت ماند پیراهنی است که در بر رنگرزهاست. نظری به باغبان - حیران و سرگشته که سرانگشت تعجب برده‌ان میگرد بیافکن. چه کند اثری از گل و بوته در چمن و باغ نیست. سهار را بسان طاووس دم برکنده‌اند و برهای کنده شده را با بی‌اعتنائی در گوشه‌ای افکنده‌اند و خود حسنه و کوفته در گوشه باغچه افتاده و آرامیده. این بیچارگی او دیگران را خوشحال می‌کند. نه کسی در کنارش فرار میگیرد و نه چهره‌ای خندان برویش لبخند میزند. برهای رنگارنگ منقوش دوباره بدو بسنه خواهد شد تا دیماه فرا رسد. به این سرگس نگاه کن. در ساعات صبح زود دست کودکش را گرفته و از گونه‌های زرد رنگ خود برای او چیزی ساخته است. میانش پررنگ است و رخسارش بمانند گل زرد. خیال میکنی که دیشب در شراب ناب ریاده روی کرده است. در برابر بوی عطر آگین، مشک و یاسمن عطر خود را از دست داده بی‌حاصبت شده‌اند. مثل گونه‌های رنگ باخته، عشاق جفا دیده، نگر به درخت زنج، سفن و کشیده نمائند پستان وارونه. دو رنگ سفید و زرد دارد ولیکن سفیدش بیشتر است. درونش سفید است و بروش زرد، مانند اینکه درونش را از سیم و برونش را از زر ساخته و در قسم، سیمگونش مرواریدهای شاهانه‌ای کار گذاشته‌اند.

باد رنگها کفهای نقره‌ای تراوشی را بباد می‌آورند بمثل اینکه کفها را در آب طلا فرو کرده‌اند و پر از گلاب و مروارید نموده‌اند. کنارهای آنها را استادان ماهر زرگر با طلا بهم جوش داده‌اند و چهره‌شانرا با نوک سوزن ناصاف کرده‌اند.

این چقدر شبیه جوجه‌هایی است که هنوز از تخم بیرون نیامده‌اند. مانند جوجه‌های کوچک سرتاسر وجودشان پر از کرک است. مادرش سر فرزند را از بدنش جدا کرده و سپس با دقت زیاد زخم وی را بسته و یکی از پاهایش را از بن و بیخ کنده و از پای دیگرش واژگون از درخت آویزان کرده‌است. به انار نگاه کن گوئی جمعه، جواهر کوچکی است که آنرا از بلور صافی تراشیده و پر از یاقوت‌های

کرده‌اند که برنگ سرخ آتشین میباشد. نصفش را با جواهرات بر کرده و لابلای آنرا با روپوش زردی پوشانیده‌اند. به داخل بخوردانی که در سر حمل میکند نگاه کن. پر از سوده و براده، طلاست. آن سیب مخروطی که از شکر و نبات ساحه صدها بار در شربتی رزد رنگ فروبرده‌اند بشکل گوی دلپذیر درآمده است. در گوه‌هایش جعفر عطفه‌های ریاضی مرحاسی وجود دارد. دمش را پرده، سبز زمردی پوشانده. شکمش زاپاره کن، در داخل حررات معدنیس بجه غلامی رنگی برنگ فطران حصه خواهی یافت.

* * *

کالیداس هندی (Kalidasa) ادیب و شاعر برجسته ادبیات کلاسیک سانسکریت که شهرت عالم‌گیری دارد و هه‌عسال قبل از موجهری مریسه است یا شیر را اردیدگاهی دیگر و معنومی متفاوت و خصوصیات خاص توصیف می‌نماید. او نیر ماسد موجهری به اقامت در زادگاه خود فماعت نکرده بلکه این فرصت را پیدا میکند که در اقلیم مختلف و مسوع شبه قاره هند به سیر و سیاحت پرداخته و در آن سرزمین‌ها زندگی کند. وی در آثار خود بیشتر از شهر اوجاین (۲) صحبت بمان می‌آورد و بعلت اینکه اطلاعات وسیعی از این شهر ارائه میکند بسیاری اروسیدگان تاریخ ادبیات را وادار کرده که بی‌میل باشند وی را از اهالی اوجاین تصور کنند. در مورد تاریخ تولد و زادگاه این شاعر بزرگ اطلاع دقیقی در دست نیست و معلومات از حدود حدس و گمان فراتر نمی‌رود. از اشعارش پیداست که وی در ایالات نکال، بهار و کونکان به سیر و سیاحت پرداخته و مدنی در این مناطق زندگی کرده است.

کالیداس در اثر خود بام راگوامشا (Raghuvarsha) که مشهور است و جنبه داستانی دارد وقتی لشکر کشی راگوانه را بقصد جهانگیری توصیف میکند اطلاعات و معلومات بسیار دقیقی از خصوصیات اقلیمی مناطق مختلف هندوستان ارائه میکند. این اطلاعات به اندازه‌ی وسیع و جامع است که فقط از شاعر و یا نویسنده‌ای که این سرزمین‌های گوناگون و شرایط اقلیمی متفاوت آنرا بنحسب خود دیده و در آن سرزمین‌ها بسر برده انتظار می‌رود. از نظر مدهمی کالیداس مسوب عرفه شیواپرستهای هندوست.

در پانثون قدیمی هند یکی از حدایان سه‌گانه مورد توجه شیوا میباشد که رب النوعی است با قدرت و کمی باکردار محرب و با رقصهای سحرآمیز نفس خود را ایفا میکند. کالیداس که شاعری دیددار و معنقد است به تابعیت از حرکات و رقص و موسیقی رب النوع مذکور در توصیف و تصویر طبیعت الهام میگردد. کالیداس به تبعیت از شیواکه در حال رقص دائمی است و در تصاویر یا ریش پروای Parvati در کنار یکدیگر نشان داده میشوند ریشهای زندگی و طبیعت را در پیکر زیبا می‌بیند و سعی میکند به خوانندگانش نیر این احساس را القا نماید.

بطوریکه در تمام اشعار کالیداس مشاهده میشود فصول مختلف سال و محصولات در بین آنها پائیرا بصورت مطومه‌ای (۳) شکل نایلوهای نقاشی مسفل و جدا از هم در معرض دید قرار میدهد. در این نایلوها برای لحظه‌ای حرکات و عناصر طبیعت را منوع کرده است. خواننده احساس میکند که یک دفعه در مقابل فیلمی که در حال نمایش منوع شده قرار دارد. در نایلوها حوادث را منجمد کرده است. این نایلوها روی خوانندگان و با به اصطلاح صحیحتر روی بینندگان تاثیر میگذارد و جلب توجه و دقت آنها را میکند. او هنوز سعی میکند تا این حلت توجه را بیشتر تحقق بخشد. در این نایلوها تصاویر فسمتی که برای ما خالب و شایان توجه است بدست آوردن اطلاعات گسترده از شب‌های پائیری و لرم و ساکن و بدون اثر هندوستان و دنیای گیاهان مسوع و غنی آن سامان است.

در درون این نایلوها کالیداس طبیعت را در قالب و معیارهای ایده‌ال ریاضیاتی هند بصورت رن فماتی در حد کمال و سهابت زیبایی حان می‌بخشد. هر زیبایی که در طبیعت دیده میشود اورابه این سوق رهمون میشود و به این سو میکساند.

حال کالیداس میکویید: یا شیر

تمام زیبایی‌های یک زن زیبا حوان را در خود گرد آورده و ظاهر میسود. لباس‌های گل‌های سفیدی را به‌ش خود متناسب کرده، در داخل گل‌های نیلوفر پریشان زیبایی جهره‌اش را بر ما می‌نمایاند. صدای رنگوله‌های بسنه به سج پاهایش آوای دوهای مست را بگوشمان مسته میسارد. وقتی ساقه‌های برنج موج با استیپایی دلپذیر به حلو حم میشود و حبود طریف وی را مشاهده میکنیم. دشت از رنگ گل‌های سفیدی و مهتاب و آبهای روان و دسنه‌های برسوها و گل‌های فراوان نیلوفر آبی برکه‌ها و درختان باغبانی که از سکیمی با ریشان طافت بناورده ساحه‌هایش بظرف زمین خم گشته و شاخه‌های برکل و بوته‌های با سمن که به سفیدی بدون لکه‌های پوشانده سده تلا'لو' میکند و می‌درخشد. نهرها از

گله ماهیانی که در حال گریز همدیگر را تعقیب میکنند کمرهای جواهر نشان بسته‌اند و از حوجه‌های در حال پرواز برندگان سفید گردیده‌های طریقی به کردن آویخته‌اند و مانند دلبران دلباخته غمین و محمور امروز جعفر سرسنگین و ورین جریان دارند.

ابرها باران‌های خود را فرو ریحند و بیستایش بادها مرتب حاجا میشوند. از شکلی شکل دیگر در می‌آیند. پهنه آسمان یا ابرهای پراکنده و نوره‌فام و صدهی و بسفیدی گلپای نیلوفر در این حال در وضع خود مانند سلاطینی است که با صدها نادرین گوناگون در حال باد زدن هستند حلال و حشمت خاصی دارند.

آسمان را بین اینبسته‌ای از سرفه‌است، از گلپای ریحنه از درختان باندھوکا (۴) خاک رنگ صورتی بخود گرفته است. خالبراهای گود بر است از سافه‌های برنجهای رسیده. گندام روح جوانی است در دنیا که در مقابل آن ار نه دل به هیجان باید؟ چه کسی میتواند درخت کویدارا (۵) را با شاخه‌های متراکم ریایش که با سیم ملایم در حرکت‌اند و خوشه‌های گلپایش تزئین شده با جوانه‌های تازه صورتی که ریسورهای عسل (۶) از لیسیدن با ولع سهد آنها سرمست شده‌اند ببینند و احساس فرح و شادی بزرگی نکند.

شبها گوهرهایی که از خوشه‌های سرامک سارگان بر خود بسته‌اند وقتی از روپوش صحیم ابرها رها میشوند و در ماههای بدریدار میگردند و رخسار ریباو تشان از نور خنک مهتاب پوشانده میشود در لباسهای مجلی که ریبائی لباسهایی است که از الیاف دوکولام (۷) بافته شده باشد، جعفر شبیه دختران دلبرخوان هستند و رفته رفته هم طولانی‌تر میشوند. صدای بال مرغان کاراندوا (۸) که هنگام پرواز امواج را می‌سایند و دسه‌های پرندگان کادامبا (۹) و حواصیل (۱۰) سرتاسر سواحل را می‌پوشانند.

گرده‌های گلپای طریف نیلوفر آبی، رنگ آب برکه‌ها را بزرگ صورتی دلپذیری در می‌آورند. نغمه‌های فوکه از هر طرف بگوش میرسد در درون آسمان شادی سوری ناپذیر زایدالوصفی خلق میکند. ماه باهاله، ریبای اطرافش درون آسمان را سوخت می‌آورد و چشمانی را که سویی میگردند شروع می‌شود. از یک طرف شب با نازل کردن دانه‌های خنک سیم خاطرهارافرو می‌سازد و از طرف دیگر اغماق دل ربان دلربائی را که از همسرانشان دور افتاده‌اند و نه تیر زهرآگین حدائی محروم شده‌اند به آتش میکشاند.

باد ملایمی که می‌ورد آسپای خالبراهائی را که در آن سافه‌های برنج طاقت سنگینی دانه‌های خود را نیابورده و مد حم کرده‌اند به تلاطم و امطار و شاخه‌های درختان پر گل را که تاب انبوه‌گلپای خود را ندارند و نه پائین متعادل گشته‌اند به رقص در می‌آورد. استخرهای برنده از نیلوفرهای آبی پر گل که بصورت جنگلی از نیلوفر میماند روح جوان را بشدت تکان میدهد.

قوهای عاشق سرمست در برکه‌ها میگردند و وقتی با جغتشان در گردش ریبائی تان دوچندان میشود. نیلوفرهای زیبای آبی رنگ که بطور ظریفانه‌ای بهم پیچیده شده‌اند هنگام وزش نسیم ملایم که امواج لطیفی را ایجاد میکند جلعه‌هایی بر کردن آسپاغن می‌بندد. این برکه‌ها انسان راه هیجان و می‌دارد.

کمانی (۱۱) که "بالا" (۱۲) با آن کسه‌اند در دام ابرها درجای ساعش دیگر قابل رؤیت نیست. آدرخش که برق آسمان محسوب میشود دیگر نمی‌درخشد. از بال زدن ماهیحوار و لک‌لک‌ها هوا دیگر به ارتعاش در نمی‌آید. طاووسها دیگر سرهاشان را در انتظار جیری رو به هوا نمیگردند (۱۳). مادانا Madana که رب النوع عشق است طاووسها را که رقصهای شادی را فراموش کرده‌اند بحال خود رها کرده بنزد قوها که عمام شیرینی برم میکنند می‌حرامد.

تیری الهیه، ریبائی و طالع درختان گونا (۱۴)، از حوا (۱۵)، سارحا (۱۶) و سبیا (۱۷)، را ترک نموده و در میان گلپای سزارزیاد درختان ساب تاج جهادا (۱۸) حای حلوتی برای خود پیدا کرده است. در باغها بوی عطراگین گلپای شیب هالیکا (۱۹) بجهار سو یخس میشود. در هر گوشه‌ای چنان نغمه‌های خوش مرغان سرمست آوارخوان بیان جسمان ریبای ماده آهوانی که در آن دور و سر می‌گردند فضا را پر کرده نیلوفرها سر سگنه‌اند که عفل از سر آسمان میرانند.

باد که بر گلپای رنگارنگ نیلوفرها خود را می‌ساید و آنها را ملرزاند رفته رفته سردیش را بیشتر میکند. در ساعات نخستین صبح باری کردن باد با نسیم‌های سوک برکه‌ها جعفر زیباست.

اطراف روستاها احاطه شده از مزارع بربرکت برنج که ریبائی تان با کردن با طمانینه و سنگینی گلپای شلوغ گاوها چند تراسر میسود و در هر گوشه‌ای از روستا قوها و حواصیل‌ها با طنین آوایشان جعفر شاعرانه است. راه‌رفتن با آهنگ ربان دلربای خوش اندام، حرامیدن قوها، رخسار هاه مه

روبان و نیلوفرهای صورتی رنگ برکه‌ها و نیلوفرهای سرح رنگ شگفته که ارحسرت عشق چشمانشان شعله‌ور است سرانجام ابروان زیبایی انباشته از موج زندگی شان مانند جویباران برپیچ و تاب در سایه روان اند. طرافت بازوان زنان آراسته به جواهرات، ساقه‌های پیچیده، حم گنسه‌ار سنگینی گلها و زیبایی فوق العاده تسم زمان که جذابیت آن بانمایان شدن اندکی از دندانهایشان جد برابر میشود و بالاخره یاسمن - های تازه شکفته را زدند و به پیما بردند.

زنان در حالیکه بوک گیسوان سیاه‌یافته شده را با یاسمن‌های تازه آرایش میدهند تلاش میکنند پشت گوشاییشان را که از آنها گوشواره‌های طلائی آویخته‌اند نیلوفرهای سرح رنگی بگردانند. امروز سینه‌های آراسته به گردنبندهای آغشته به عطر درخت عود ریان زیبایی شاد و معنی کمربند - های جواهر نشان که انحناء بدنشان را نمایانتر ساخته است به میچ پاهایشان حلخال‌ها بسته‌اند که پاهایشان را دوست داشتنی‌تر کرده‌است. آسمان بی ابر با ستارگان درخشان که در وسط آنها ماه در حال درخشش است و نیلوفرهای ناز شده در آبهای زمردین و برکه‌های زیبائی که غارهای وحشی تاب جدائی از آنها را ندارند تمام این زیباییها در حال سیری شدن هستند.

بهنگام خزان بادهائی که بر نیلوفرها سوسه میزنند و میگردد سرد میورند. افق که از توده‌های ابر پاک شده‌است دلگشا تر میشود. چمن‌ها از آب حالی شده با لافها خشک میسود. نفوس ستارگان در آسمان بدون لکه؟ مهتابی چقدر زیباست.

این زیبایی نیلوفر چیست؟ که با صورت دختر جوانی که در روشنائی حسنین طلوع آفتاب از خواب بیدار میشود فرقی ندارد. از طرف دیگر با افول روشنائی مهتاب نیلوفرهای شبانه بزمزده میشوند و از بین میروند، درست مانند نسیم در لسان زیبای ریان جوان عاشق دور افتاده از معشوق. بازدید - کنندگانی که در پائیز گذرشان به باغها میافند چشمان سیاه مسمومه هایشان را در داخل نیلوفرهای - سرح رنگ و صدای کمرهای طلائی آنها را در فریادها و جع و دادهای همچان لگنر فوی‌های برکه‌ها و زیبائی سحرانگیز لیان سرح فام‌شان را در گلپای فرم‌رنگ درخشان بادهوگا می‌بندد. بعد از این نظاره خود را نموانند نگهدارند و گریه سر میدهد.

در کنار این نابلوهای منتعل و جریبات منقطع کالیداس تصویر تاثیر موجهری با حوادث حزن‌انگیزی ادامه پیدا میکند. برای استاد داعیای حوادثی که در باغات انگور در این موسم اتفاق میافند بهمان حا ختم میشود. چه حوادثی که در باغات انگور بر از مناظر عینی رنگارنگ در شرف تکوین است.

منوچهری میگوید: "باعیان در صبحگاهان از حدس بیرون میآید و بدون درنگ و بکسر به باغ انگور میآید. درب باغ را باز میکند و می‌خواهد بداند دختر زر چه میکند و چه احتیاج دارد. می - خواهد اما حتی یک دختر ناکره انگور نماده است. همه حامله‌اند و همه ناخوس. میگوید: دختران این چه حالی‌است؟ به شما چهر سیده؟ پشت پرده بودید. رویتان را کی دیده؟ کی شما را از پشت پرده برون آورد؟ برده‌های خدادادی‌تان را کی دیدید؟ راستش را بگوئید بعد از رفتن من کی به ایجا آمد؟"

بمحض اینکه مادران بولد بچه را بمن میگفت برای محافظت شما آنچه را که لازم بود انجام دادم. به درب باغ فعل رده بودم. هفتنه به هفتنه دره‌هایان را باز نمیکردم. هیچ‌کس را نزد شما راه نمیدادم. می‌خواستم شما را افرادی با شرف و با اخلاق بار ساورم. سرانجام امروز شما را باردار می‌بینم. از بارداری در وجودتان لکه‌ها و حاهای رحم پیدا شده‌است. گونه‌هایتان به رنگ طلائی برآمده و شکم‌تان پر است از بچه. از سینه‌هایتان شیر جاری است و حکم‌تان جلو آمده و در رخصارتان درختدگی نماده است. محازات لازم شما بعهده من است. وجودتان را به قطعات کوچک تقسیم خواهیم کرد. شماها را باید از باغ به رندان منتعل کم. در آنجا شما کمتر سرخواهم رد. در سر - ردن هم با شما ریاد سرو کله نخواهم رد. در زیر لگد وجودتان بصورت لکه‌های کوچکی در خواهد آمد. زیرا شما لایق بیسی از این نیستید.

باعیان از جایش بلند میسود و انگورها را مدت طولانی رها میکند و سپس حنجرش را میکشد و سر همه‌شان را از بس حدامیکند. حمزه‌ها از آنها بر میسود و اگر خاکگیرد رویشان فشرده میشود. باعیان که حمزه را بار کرده راه منزل را در پیش میگرد. در آنجا از پشت باعیان زمین گذاشته میشود و رو بهم انباشته میگردد. باعیان آنها را درون کودی پرمیکند و بر پشت‌شان هزاران لگد میرسد. رگهایشان را قطع کرده و اسخوایشان را خرد میکند. سرو پشت و دنده‌ها همه را قطعه‌قطعه میکند و تا جریان پیدا کردن آخرین قطره، خوستان شبانه روز بهمان وضع آنها را سکه می‌دارد. رگها و

استخوانها را به دورانداخته و دیگر توجهی به آنها نمیشود. باغبان خون سیال و جان آنها را جمع کرده و در زندان محبوس میکند و ناسه ماه آنها را بخاطر نمی‌آورد و از آنها صحنی بمیان نمی‌گذارد. زیرا مطمئن است که در آن حال کسی خریدار خون نخواهد بود.

روزی باغبان از رختخواب شادو خندان بر می‌خیزد و می‌رود در بند زندان مهروموم شده رامی‌کشد. وقتی به زندان و کسانی که در آنجا خفته‌اند نگاه میکند نور صدها شمع و چراغ به لبها و دندانهایش منعکس میشود و در آنجا با گلها و یاسمن‌هایی روپرو میشود که تا آن روز در هیچ باغ و چمنی مصادف نشده بود. آه... من بخوبی میدانم که شما را چگونه بقل رسانیده‌ام و شماها را درون خمره‌ها ریخته و محبوس کرده‌ام. مطمئن هستم که با آب زلال و خاک و گل ساخته و سرخمره‌هایتان را با آن بسته‌ام و با انگشتم روی گل‌تان را نوشته‌ام. تصور میکردم بعد از این برای شما خریداری نخواهد بود. امروز می‌بینم وقتی وارد خمره گشته‌اید فشنکتر و زیباتر شده‌اید و از قصورتان نیز خلاصی پیدا کرده‌اید و بیشتر جاندار شده‌اید و می‌رومند گشته‌اید. بیشتر متعالی شده‌اید و خلق و حوی بهتری پیدا کرده‌اید. باید اعتراف کنم که حالا از سابق تازه‌تر و شاداب‌تر شده‌اید. بعد از این دیگر آزارتان نخواهم کرد. شمارا از محاسن تفریح دور نخواهم کرد. شما از دل و جان و دو چشم من عزیزترید. به رویتان عطر گل سوری خواهم پاشید. شما را در داخل قند هائیکه با دستان جوان حاصل میشوند بهم خواهم زد. بدین ترتیب حق‌تان را که لایق و سزاوار آن هستید ادا خواهم کرد. (۲۵)

بالاخره منوچهری دامغانی قدحی که می‌خواست است بسلامتی ممدوح خود بلند کند از این می‌پر کرده است.

در این تصاویر پاییز را از قلم دو هنرمند و شاعر که دارای قریحه، تصور و خیال بسیار وسیع هستند با مناظر و تزیینات متفاوت ولیکن با هیجان قوی یکسان نظاره‌گر هستیم. هر دو زیبا هستند. در حالیکه کالبداس طبیعت را از قلم بسیار قوی خود بصورت تابلوهای جدا از هم در یک نمایشگاه تابلوهای نقاشی ارائه میکند منوچهری ما را به نمایش فیلمی موفق دعوت می‌نماید. بدون تردید برای کسی که قدرت احساس و درک و بینش دارد طبیعت در هر جا و در هر اقلیم و در هر موسم زیباست و ما با توصیف و ارائه، هنرمند آنرا نزدیکتر و واضحتر درک و احساس میکنیم. شخصیت‌های متفاوت و بالاخص تصاویر ما را دلننگ نمیکند و برعکس بر هیجانهایمان جاشنی می‌افزاید. بعد احساسات و ادراک خود را این چنین خلاصه میکنیم: همانها را ما هم دیده بودیم ولیکن دست نکرده بودیم.

حواشی

* - مندرج در مجله: دانشکده، تاریخ و جغرافیا. سال ۱۹۶۴ شماره: اول
(۱) منوچهری در تشبیه بسیار قوی است برای نموه حرکت و جست و جوی است طرف توجه خود را بطرز بسیار ظریف و ماهرانه به انگشتان هنرمندی تشبیه میکند که ارغنون می‌بازد.
همی راندم فرس را من بتفریب
جوانگستان مرد ارغنونوزن
دیوان منوچهری دامغانی سیمی محمد دبیرستانی. انتشارات زوار. تهران ۱۳۳۸ چاپ دوم ص ۶۳
(۲) اوچاین که معبد معروف ماها دروا Mahadeva و یا ماهاکالا Mahakala در آنجا واقع است و ماهاکالا وانا Mahakalavana نیز خوانده میشود و در قدیم آوانتی Avanti نامیده میشد یکی از هفت شهر مقدس هندوان میباشد، از هر دوازده سال یکبار در این شهر مراسم حمام مذهبی بنام کومب هاملما Kumbhamela برپا میشود. علاوه بعلت اینکه شخصیت‌های برجسته‌ای در ادبیات سانسکریت از اوچاین برخاسته‌اند از این نظر نیز موقعیت استثنائی دارد.

(۳) Ritusamhara (Kalidasagran thavai: akhila bhartiya vikrama parishad, Benares 1943, P. 320.

R.H. Assier de pompignan, Meghaduta+Ritusamhara, Paris 1938, P. 63.

N.B.G.K. Panduranga, Ritusamharam, Bom bay 1885, P. 31)

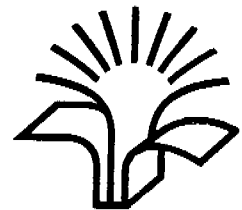
(۴) اسم محلی Bandhuka (اسم علمی Pentapetes Phoenicea در این مقاله اسامی

درختان و بعضی از گلها و پرندگان محلی بوده و معادل فارسی ندارد و نویسندگان نیز در کنار اسامی علمی لاتینی را بکار برده است (مترجم).

- (۵) (م) Kovidara (ل) Bauhinia Variegata
 (۶) در سانسکریت زنبورعسل مادهولیح Madhulih بمعنی (لیسندۀ عسل) نامیده میشود. از اسامی دیگر این حشره در سانسکریت مادهوکارا Madhukara بمعنی (سازندۀ عسل) میباشد که با معنی اولی از نظر کیفیت تفاوت دارد. در اولی چنین بنظر میرسد که این حشره عسل آماده می‌لیسد و در دومی به خدمتی که انجام میدهد محفانه اشاره میشود. اسم دیگری هم دارد بنام مادهورتا Madhuvrata بمعنی (عهد کرده بساختن عسل) که در این عنوان احساس قدرشناسی بزرگی نهفته است. در زبان جدید هندی با گفتن مادهوماکھی Madhumakkhi (حشره عسل) موضوع از راه کوتاهی حل شده است.
 (۷) در ایام قدیم در هند از الیاف طریف این گیاه لباسهای بسیار طریفی بافته میشد Dukulam
 (۸) نوعی اردک وحشی است Karandava (م)
 (۹) نوعی قو میباشد که با لهایش بزرگ خاکستری تیره است Kadamba (م)
 (۱۰) (م) Sarasa (ل) Ardeasibirica
 (۱۱) کمان اسلحه، رب النوع ایندرا که واکرا Vacra نامیده میشود.
 (۱۲) Bala دیو قدرت و نیرو میباشد و در میتولوژی هند بوسیله ایندرا بقتل میرسد.
 (۱۳) در موسم باران طاووسها سرهایشان را بطرف آسمان میگیرند و با اشتیاق و حسرت فراوان انتظار باران میکشند. این موضوع در شعر سانسکریت بسیار مورد توجه بوده و فراوان بکار برده میشود.
 (۱۴) هسته‌های میوه این گیاه برای دفع انگلهای روده بکار می‌رود
 Wrightia antidysenterica
 (۱۵) Terminalia Arjuna ل
 (۱۶) Vatica robusta
 (۱۷) Ixora Bandhucca
 (۱۸) Alstonia Scholaris
 (۱۹) Vitex negundo, or Nyctanthes Arborescens ل
 (۲۰) دیوان موجهری ص ۱۵۲.

کتابفروشی تاریخ فرهنگی

فروشگاه متون فارسی و کتابهای
 مربوط به تحقیقات ادبی و تاریخی
 و چاپهای قدیمی



خیابان انقلاب، روپروی سینما دیانا، ساختمان فروردین
 طبقه دوم - تلفن ۶۴۶۴۲۶